Ettelaat Newspaper
* اطلاعات *
۱۳۰۵
*چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۳ * ۲۲ شوال ۱۴۴۵
*یکم مه ۲۰۲۴ * سال نود و هشتم * شماره ۲۸۶۵۸

ettelaatonline ettelaat.com

مقاله فرهنگی

استاد مطهری و جوانان

به مناسبت شهادت استاد آیت‌الله مرتضی مطهری، ۱۲ اردیبهشت «روز معلم» نامگذاری شده است. متنی که در ادامه می آید، پیام مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله مظاهری به هجدهمین دوره همایش «حکمت مطهر» است. شایان یادآوری است که این استاد بزرگوار اخلاق خود از شاگردان نامدار مرحومان امام و علامه طباطبایی بودند.

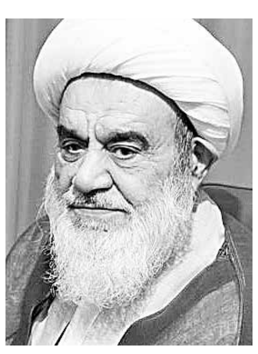

آیت‌الله العظمی حسین مظاهری
مدرس فقه و اخلاق

قال الله سبحانه و تعالی: **«الَیه یَصعَدُ الکَلِمُ الطّیبُ و العَمَلُ الصّالِحُ یَرفَعُه»**. به رغم گذشت چهل و چهار سال از شهادت اسفناک متفکر عالی مقام و اندیشمند بزرگ مرحوم آیت الله شهید مطهری (قدس سره الشریف) هم ثُلمه و خلأ فقدان آن استاد اسلام شناس برجسته، هنوز در جامعه اسلامی محسو و ملموس است که: **«ثُلم فی الاسلام ثُلمةٌ لا یَسُدها شَئ»**؛ و هم به فضل خداوند متعال آثار بنان و بیان آن دانشمند پرتلاش همچنان مورد استفاده فرهیختگان و حق جویان است که: **«ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً کلمةً طَیبةً کَشَجرةٍ طَیبةٍ اصلُها ثابِت و فَرعُها فی السماء تُوتی اکُلها کُل حین بِاذنِ رَبِّها»**.

همایش باسابقه «حکمت مطهر» که با هدف زنده نگاه داشتن یاد و نام آثار علمی این شهید والامقام برگزار می شود و از این جهت باید به اهتمام نیکوی متصدیان و دست اندر کاران آن آفرین گفت، اینک و در هجدهمین دوره خود، موضوع بسیار بااهمیت «جوانان» را مطمح نظر قرار داده است؛ موضوعی که یکی از مهمترین و باید گفت اساسی ترین نقطه هدف گذاری مرحوم شهید مطهری (رضوان الله تعالی علیه) در عموم تلاش های علمی و فکری ایشان بوده است.

آن متفکر زمان شناس به حق یکی از موفق ترین اندیشمندان و مصلحان اسلامی بود که با روحیات و نیازهای فکری نسل جوان در زمانه خود، آشنایی کامل داشت و علاوه بر این، زبان آن نسل تکامل خواه و جستجوگر را به خوبی می دانست و با گوش جان، پیام ها و خواسته های به جای این نسل را می شنید و متناسب با آن نیازهای فکری و نظری، به موقع و بدون فوت وقت، به وسیله آثار ارزشمند خود با جوانان، ارتباط مؤثر و تعامل سازنده برقرار می نمود.

آن استاد فهیم و نکته پرداز به نیکی دریافته بود که اگر اذهان و ضمائر جوانان حق طلب با حقایق سیراب نگردد، با مطالب ناحق پر خواهد شد و از این رو تمامی سعی مشکور خود را بر این نقطه اساسی متمرکز کرده بود که نسل جوان آن دوره را که از سویی با هجوم افکار مادی و الحادی مواجه بودند و از سوی دیگر تحت سیطره فرهنگ غرب گرایی رژیم طاغوت قرار داشتند، به روشهای متین علمی و فکری، با حقایق اسلام و معارف انسان ساز قرآن و عترت آشنا سازد و چه بسیار جوانان و محافل جوان که به دست قدرتمند دانش و بینش این استاد متفکر، در سرتاسر ایران و خارج از مرزهای این کشور، از خطر الحاد مارکسیستی و انحطاط لیبرالیستی و التقاط دینی گروهک های پر سر و صدای آن دوران، نجات پیدا کرده و با آشنایی با حقایق نورانی قرآن کریم و عترت طاهره (سلام الله علیهم) به رشد فکری و دینی دست یافته و به حیات طیّبه نائل گشتند و سپس در مهمترین مقاطع دوران معاصر، یعنی در نهضت و انقلاب شکوهمند اسلامی و سپس در تأسیس نظام جمهوری اسلامی و پس از آن در بزنگاه های خطیر این نظام، نظیر دفاع مقدس و نظایر آن و همچنین در عرصه حوزه های علمیه و دانشگاه ها و متن جامعه اسلامی و محافل جوانان، نقش برجسته و سازنده نظری و عملی ایفا کردند و آثار گسترده و عمیق مجاهدت های فکری آن استاد فکور را در مقام عمل و نظر، به منصه ظهور درآوردند و هنوز نیز آن برکات بزرگ، بحمدالله و المنّه استمرار دارد و بی جهت نبود که امام بزرگوار (اعلی الله مقامه) توصیه فرمودند: «کتاب های این استاد عزیز را نگذارند با دسیسه های غیر اسلامی فراموش شود».

رحمت بیکران و رضوان بی پایان حق تعالی بر روح آن استاد شهید متفکر باد که بی تردید حق بزرگی بر نسل جوان این کشور در آن دوره و دوره های پس از آن تا به امروز دارد و بی سبب نبود که استادان عظیم الشأن او یعنی امام راحل بزرگوار و حضرت علامه طباطبایی (قدس الله تعالی سرّهما) در شهادت و فقدان اسفناک او، همچون پدر فرزند از دست داده گریستند و ملت فهیم ایران نیز در غم مصیبت او یکپارچه عزادار شد. **«و سَلام عَلیه یَوم وُلِدَ و یَوم یمُوتُ و یَوم یُبعثُ حیّا»**.

در این فرصت کوتاه و به مناسبت طرح مسئله مهم «جوانان»، لازم می دانم بر دو نکته اساسی تأکید نمایم:

برخورد درست با نسل جوان

نکته اول اینکه: همان گونه که مرحوم شهید مطهری (طاب ثراه) به خوبی دریافته بود، برخورد و مخاطبه با نسل جوان، بسیار خطیر و حساس است و باید بر اساس منطق و استدلال و واقع بینی در همه ابعاد مسائل نظری و مشکلات عملی جوانان، تنظیم و ساماندهی شود؛ زیرا اگر به سؤالات نظری و پرسش های نسل جوان که چه بسا بسیار اندیشه سوز و ذهن آزار نیز باشد، و همچنین به احساسات و عواطف این نسل پرتکاپو و نیز به خواسته های به حق و به جای آنان، پاسخ منطقی و صحیح داده نشود، قطعاً موجب سرخوردگی و ناامیدی و بی اعتمادی و در نهایت طغیانگری این نسل مطالبه گر خواهد شد و زیان آن برای جامعه انسانی، بسیار وسیع و عمیق خواهد بود.

روش مخاطبه و مواجهه با جوانان، ذهن کجی و انتقاد و سرزنش و رَمی به بی عقلی و بی دینی نیست، و با چنین روشی محال است که بتوانیم جلوی انحرافات دینی و کج روی های اخلاقی را در نسل جوان بگیریم. اگر خواهان هدایت و رشد نسل جوان هستیم، تنها راه متین و صحیح این است که: اولاً باید از نزدیک با درد و رنج جوانان آشنا شد؛ و ثانیاً با زبان منطق و عطوفت و مهربانی با آنان، تعامل سازنده برقرار کرد؛ چنان که در آن بیان بلند رئیس مذهب جعفری، حضرت امام صادق (سلام الله علیه)، که این روزها در آستانه سالروز شهادت آن امام به حق ناطق قرار داریم، آمده است که به بعضی از اصحاب خود که درباره مخالفان عقیدتی در آن روز گار، از آن امام همام پرسیده بود، فرمود: **«فَلا تَخرقُوا بِهِم. أ مَا عَلمت أن امارة بَنی امیة کانت بِالسّیف و العَسفِ و الجَور، و أن امارتنا بالرّفق و التّألُف و الوقار و التقیة و حُسن الخُلطة و الورَع و الاجتهاد؟ فَرَغّبُوا الناس فی دینکُم و فِیما أنتُم فیهِ»**: با آنان خشونت مورزید. مگر نمی دانید که فرمانروایی و خلافت بنی امیه مبتنی بر زور شمشیر و فشار و ستم بود، ولی حکمرانی و ولایت ما مبتنی بر ملایمت و دوستی و متانت و تقیه و رفتار نیکو و پارسایی و کوشش فراوان است؟ پس کاری کنید که مردم به دین شما و مسلکی که دارید، رغبت و گرایش پیدا کنند.

قرآن کریم با اینکه دین و معارف تابناک آن را «حق و مطابق با حقیقت» معرفی می کند و آن را «حنیف و منطبق بر فطرت» برمی شمارد و «قیّم و پایدار و به دور از هر گونه سستی» قلمداد می کند، ولی با همه این اوصاف، به پیامبر رحمت و محبت و دانایی که سراسر وجودش سرشار از عطوفت و مهربانی و نرمخویی با مردمان بود و برخلاف پاره ای از تفکرات اعوجاجی، ذره ای تلخی و تندی و خشونت در آن راه نداشت، به طور مکرر تصریح می فرماید که در ارائه دین و تعالیم دینی، نباید تحمیل و اکراه و اجبار وجود داشته باشد: **«فَذکّر إنّما انت مُذکر. لستَ عَلیهم بمُصیطر»**؛ **«و ما أنتَ علیهم بجبار. فَذکّر بالقُرآن من یَخَافُ وعید»** و آیات بیّنات متعدد دیگر.

زندگی سرافراز و آبرومند

و اما نکته دوم که آن نیز برخوردار از اهمیت جدی است، این است که: خواسته های به حق نسل جوان برای برخورداری از یک زندگی سرافراز و آبرومند، باید در رأس توجه مسئولان و کارگزاران کشور قرار گیرد و همگان باید به این آسیب اساسی توجه کنیم که اگر این مطالبات و انتظارات به درستی پاسخ داده نشود و جوانان ما با معضلات بزرگی نظیر فشار بیکاری و افسانه مسکن و بحران افزایش سن ازدواج و فقر و تبعیض و فساد و اعتیاد و سایر آسیب های شکننده اجتماعی مواجه بوده و خود را در مقابله با این مشکلات خانمان سوز بی پناه ببینند، قطعاً ما با بحران سرمایه اجتماعی بزرگی مواجه خواهیم شد که کمترین نتیجه خسارت بار آن، کاهش مشارکت های ملی و اجتماعی است.

تعالیم دینی و نیز تجربه تاریخ بشری به خوبی نشان می دهد مردمی که با غول فقر دست و پنجه نرم کنند، در جهات فرهنگی و دینی، قوّت و قدرت خود را از دست می دهند؛ چرا که به مصداق آن سخن والای تکان دهنده که ائمه هدی (سلام الله علیهم) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کرده اند که: **«کادَ الفَقر أن یَکُون کُفرا»**، فقر هم مرز با بی ایمانی است. پیامبر اکرم که به تعبیر خداوند متعال، تمام وجود مبارکش آکنده از نهایت دلسوزی برای ایمان مردمان بود، به خوبی دریافته بود که تنگنای نان و گردباد اقتصاد ناسالم و معضلات طاقت فرسای معیشتی، چگونه دین و ایمان آدمی را درمی نوردد و از این رو با تضرع به پیشگاه خداوند مهربان عرضه می داشت: **«اللهم بارک لَنا فی الخُبز و لا تُفرق بینَنا و بینهُ. فَلَو لا الخُبزُ، ما صُمنَا و لا صَلّینَا و لا أدّینا فرائِضَ رَبنَا عَزَّ و جَل!»**

این بیان هشدار دهندهٔ رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) باید نصب العین و در منظر دیدِ هر روزهٔ مسئولان کشور و همه دلسوزان این مرز و بوم و همه دغدغه مندان برای نسل جوان باشد و با نهایت جدّیّت و صداقت، تمام مساعی خود را در رفع معضلات اقتصادی مردم و خصوصاً مشکلات پیش روی جوانان به کار گیرند تا به امید خداوند تعالی، همگان به ویژه نسل جوان در این کشور اسلامی، برخوردار از یک زندگی آبرومند و سرافراز باشند و خدای ناخواسته تعلق و پیوند آنان با دین و معارف دینی، و نیز علاقه و دلبستگی آنان به کشور و وطن، پایمال ناتوانی ها و ضعفها و خطاها و بی عملی های ما نشود، که در این صورت هم شاهد هجرت و قهر آنان از دین و هم نظاره گر مهاجرت و ترک آنان از وطن خواهیم بود؛ و این مسلماً شایسته نظام اسلامی نیست.

هر دو نکته ای که به اجمال بیان شد، چه نکته اول که مربوط به ساحت اندیشه و فکر و نظر بود، و چه نکته دوم که مربوط به عرصه اجرا و عمل می شود، مطمح نظر همه متفکران دینی و مصلحان اجتماعی از جمله مرحوم آیت الله شهید مطهری (اعلی الله مقامه) بوده و امید است همه اندیشه ورزان و نیز همه مجریان و سیاستمداران بدان توجه بیش از پیش نمایند. ان شاءالله.

از خداوند تعالی علوّ درجات استاد شهید مطهری (قدس سره) و نیز صلاح و سداد نسل جوان و سرافرازی و تأیید ملت ایران را مسئلت می نمایم. انّه ولی الهدایة و التوفیق.

مقاله

شهید مطهری به خوبی دریافته بود که برخورد با نسل جوان، بسیار خطیر و حساس است و باید بر اساس منطق و استدلال و واقع بینی در همه ابعاد تنظیم شود؛ زیرا اگر به پرسش ها و احساسات و عواطف نسل جوان و نیز به خواسته های به حق آنان پاسخ منطقی و صحیح داده نشود، موجب سرخوردگی و بی اعتمادی و در نهایت طغیان این نسل مطالبه گر می شود و زیانش برای جامعه بسیار وسیع و عمیق خواهد بود

یادداشت های روزانهٔ جلال آل احمد

به کوشش محمدحسین دانایی

بخش صد و سی و ششم

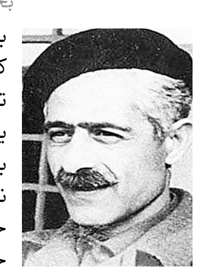

باز هم امروز عصر «شفا» تلفن کرد، «شجاع الدین» که «مالرو» [آندره] آمده و به مناسبت وجودش در تهران، فرداشب سوری است در باشگاه دانشگاه، یعنی مجلسی که او خواسته فقط از ادبای بی الف باشند، نه از کله گنده ها و دعوت می کرد از دو نفری ما. فرداشب خواهیم رفت و خواهیم دید که جمعی از اراذل اند و همان پدرسوخته ها که همه جا هستند و رجال همه کاره و ما هم جزوشان یک شب بُر خواهیم خورد، فقط برای اینکه بدانیم این آدم چه جوری است و چه می گوید و چه می کند؟ و چه ادا اطوارهائی دارد. راستی، تعجب است که سال گذشته او نوبل را نبرد!

دیگر اینکه چند روزی است پنج تا کندهٔ درخت که همسایه های محترم از ریشه درآورده اند و چوبش را به نجارها فروخته، خریده ام به ۳۰ تومان جمعاً، یا حداکثر ۴۰ تومان. هنوز با «حاجی»[1] حل نکرده ام. به وسیلهٔ حاجی خریده ام. کنده ها مال کاجهای باغ «تدین»[2] است که بچه هایش تکه تکه کرده اند و فروخته. و حالا من باید بسوزانمشان و گرم بشوم. هیزم شکن آوردیم که بشکند. یکی گفت صد تومان، دیگری گفت ۷۰ و بالاخره یکی آمده به ۳۰ تومن راضی شده که او هم زه زده است. دو روز است آمده و چهارتایش را شکسته. یک روز اول از صبح تا غروب سه تایش را که کوچکتر بود و امروز بعدازظهر چهارمی را که بزرگ بود و بزرگترین آنها هنوز مانده. دو خرواری هیزم است، شاید هم سه خروار بشود. به یارو باید پول بیشتر بدهم، ۳۵ یا ۴۰؛ ولی خوشم آمد از رفتارش، پیرمردی است ۷۰-۶۰ ساله، با قد بلند و کمرش را بسته بود و تبر می زد، چنان که من یکیش را هم نمی توانم و قُدّی خاصی داشت. اول خیال کرده بود یک کار اعیانی است، گفت: ۷۰، گفتم: «۳۰ تمام جنس را خریده ام، همین قدر هم پول می دهم.» رفت و بعد خودش برگشت. شروع کرد به گُنده گُنده شکستن. رفتم گفتم: «بابا به این گُندگی هم نه!» عصبانی شد که: «بهتر از این بلد نیستم و دستور نده» و از این قلدری ها. گفتم: «بابا دعوا نداریم، تو خسته ای؛ ولی اگر برای من می شکنی، به دردم نمی خورد» والخ... و آمدم تو. بعد دیدم در می زند که: «بیا ببین این طوری خوب است؟» و ریزتر کرده بود و قابل تحمل. ناچار آشتی و چای برایش بردم و گرم و نرم و ناچار پول بیشتری به او خواهم داد.

دیگر اینکه در این شمارهٔ «اندیشه و هنر» که درآمد، چهار مطلب را من داده ام، اباطیل خودم را، بعد یک ترجمه از «چخوف» مال «شعله ور» [بهمن]، یک قصه مانند از «رفیعا»ی سال ششم[3] به اسم «گداخونه» و یک نوک سوزن شعر، یک تعبیر، مال یکی از آنهائی که «شیرازی» [حسین] برایم آورد. اما باز همان اباطیل مکرر «احمد شاملو» و همان قصهٔ لوس از «سیدجوادی» [علی اصغر] و همان سرمقاله های آلکی صفحه پرکن در بارهٔ آسمان و ریسمان و همان بحثهای اقتصادی و سوسیالیستی! برای شمارهٔ بعدش هیچ کاری نخواهم کرد، و این طور که پیداست، نمی توانم هم کارش را قبول کنم، چون آق معلمی هنوز ادامه دارد و آن مجله گ...زی به آلَک، مجله وزارت خرچنگ[4] را می گویم. بهتر. و اینجا فعلاً هنوز معلوم نیست چند ساعت درس دارم. از ۲۲ ساعت دو ساعتش را قرار است «توکلی» [حسین] بدهد که نمی دهد و عجب آدم قلابی عجیبی است، و دو ساعت دیگرش را به اسم خودم نوشته اند، با آن ۱۸ ساعت قبلی که قرار بود فقط ۱۶ ساعتش را بدهم. به هر صورت، فعلاً ۲۰ ساعت است. تا چقدرش را همت کنم و بروم. دیگر بس است.

دیگر اینکه معدل عهد و عیال ۱۸ شده است. دیروز ظهر از درآمده و خبرش را داده. پرسیدم: «رضایت نامه ازت نخواستند؟» یعنی که برگشته ای به دنیای عهد کودکی! و حالا «پورمند» [عبدالعلی] را که دیشب دیدم، چنان می گفت که یعنی بله، فلان و فلان کمکش کرده اند و مثلاً خاصه خرجی. چه می شود کرد؟ در هر صورت، دیروز رفته برای انتقالش به هنرهای زیبا شروع به سگ دوی. تا کِی درست بشود. گویا از اوایل دی شروع خواهد کرد به درس دادن. حالا هم زن «صدیقی» [پرویز] آمده است. رها کنم و بروم سراغ مهمانداری.

چهارشنبه ۲۵ آذر [۱۳۳۴]- یک بعدازظهر

چیزهائی را که در دفتر تقویم بغلی ام یادداشت کرده ام، می آورم، البته در تقویم امسال:

- «فخار»[5] و «نادرپور» [نادر] با خواهرش و آن یکی خواهر، به «وثوقی» [ناصر] مراجعه کرده بوده اند- دو سه سال پیش- که اعلام حجر برای مادرشان بگیرند و از شرش خلاص شوند.
- Zacht زَخت در آلمانی، یعنی در هلندی، به معنای نیم بند و نرم است. متضاد سخت سخت. نقل از «ویشل» هلندی.
- «رؤیای صادقه» از «اسدالله خدابنده» منشی سفارت روس در اصفهان، چاپ شده در عهد بوق در پطرزبورگ، اصل «صحرای محشر» «جمال زاده». نقل از «الهی» [رحمت].
- مستخدم سفارت مراکش درِ سفارتخانه را باز کرد که سفیر از درِ بزرگ آن آمد بیرون و به طرف ماشینی که جلوی در ایستاده بود، رفت. مستخدم دوید درِ ماشین را هم باز کرد و سفیر تپید آن تو- با قیافهٔ آخوندهائی که تازه کلاهی شده اند و ریش تراش- و بعد همان یارو که اول خیال کردم مستخدم است، درِ سفارت را بست و درِ ماشین را- همه را با حرکاتی آرام و هرروزه- بعد آمد غلاف نایلون پرچم جلوی ماشین را برداشت و با نوک آن به پارچهٔ پرچم که قرمز بود و پیچیده دور میله پرچم دار بود، زد که باز شد، پارچه ای کلفت و سبز و نقش ستارهٔ سبزرنگ پنج پری روی آن، تا پرچم باز شد و آویزان و بعد رفت پشت رُل نشست و راه افتاد تا به همه نشان بدهد که ماشین، حامل سفیر یک مملکت مستقل است با پرچم و علامت و نشانه و لابد به ملاقات وزارت امور خارجه می رود و...
- «سیدعبدالله اورازانی»[6] را هفته پیش منزل بابام دیدم. نرسیده سفرهٔ گدائی گسترد و بیست تومانی فقیر را چوق زد و در ازا، سه فرد از «عزیز و نگار»[7] طالقانی ها را گفت که نوشتم. اینهاست. قرار هم گذاشتیم که در همین زمستان همهٔ منظومه را بنویسد و برایم بفرستد. اگر همت کند و بفرستد، بد نیست. این سه فرد را از حفظ داشت: [...].
- نوای ویلون اول درست مثل یک مرض مسری به دیگر همجنس ها، یعنی ویولون ها، سرایت کرد و کم کم انقدر قدرت گرفت که حتی ویلون رستم نیز که از همه غیرقابل سرایت تر می نمود، دچار شد و دست آخر بیماری ویولون ها در فریاد کُرناماننده بوق ها هم ظاهر شد.
- زبل Zebel، یعنی نخاله. از زبان لاتی. گویا از زباله گرفته شده باشد (؟)

پنج شنبه ۲۶ آذر- سر ظهر

دیشب رفتیم به این مجلسی که «شجاع الدین شفا» به مناسبت آمدن «مالرو» گرفته بود. باز همان سناتورها و روزنامه نویس ها و همان زنک نیمه... جائی «نیر سعیدی»[8] که هِی خودش را پهلوی یارو می کشید و دستور عکس انداختن می داد و خود «شفا» با همین حرکات و «رهنما»[9] با وقاحت هایش و دیگر اباطیل، و من باز غریبه ای در گوشهٔ مجلس. «سیار» [غلامعلی] را دیدم و «آهی» (مهری) را و دو سه کلمه ای حرف و سخن و دیگر هیچ. و تازه دیشب فهمیدم که جناب ایشان برای برطرف کردن گِلِگی هائی آمده اند که در قضیهٔ «اشرف» [پهلوی] پیش آمده است که در همین دفتر اشاره کرده ام. عجب دنیای خر تو خری است! به قول عهد و عیال یک زنکهٔ ج...ه برای قاچاق فروشی آن فضاحت را بار می آورد و روزنامه ها عکس و تفصیلات تفتیش از او را در فرودگاه «اورلی» چاپ می زنند و بعد حرف و سخن بین دو ملت نجیب پیش می آید و این س... پشمالو[10] تهدید می کند که: «یا روابط قطع می کنم یا ده- دوازده درصد حق السهم کنسرسیوم شما را همچین و همچان!» گرچه سگِ کی باشد که بتواند، و این طور که می گفتند، کارمندان فرانسوی نفت مدتهاست دستشان به کار نمی رود و به همین مناسبت است که «مالرو» به آبادان هم رفته و لابد خبر داده که آبها از آسیاب ها گذشت والخ... و به مجلس دیشب، مستقیماً از آبادان می آمد. و آن وقت در چنین احوالاتی، جناب ژنرال وجیه الملّه![11] یک رأس نویسنده مثل «مالرو» را می فرستد که بیاید و از دل این پدرسوخته ها درآورد. احمق نانت نیست؟ آبت نیست؟ تو را چه به وزارت مشاور «دوگل» [شارل] که مجبور باشی در این چنین رذالت ها و ج...هائی شرکت کنی؟ این کارها را بگذار همان آدمهائی مثل پسرعمهٔ من «محمدعلی هدایتی» بکنند!

ادامه دارد

پی نوشت ها:

۱. حاجی، یکی از کسبهٔ محل// ۲. تدین- سیدمحمد (۱۳۳۰-۱۲۶۰ش)، رئیس مجلس شورای ملی// ۳. رفیعا- بزرگمهر (...-۱۳۱۷ش)، کارگردان ایرانی که آن موقع جزو شاگردان جلال بود.// ۴. وزارت خرچنگ، تعبیر تحقیرآمیزی برای وزارت فرهنگ// ۵. فخار- ناصر، از دوستان جلال و شوهرخواهر نادر نادرپور// ۶. اورازانی- سید عبدالله، از اقوام دور پدر جلال// ۷. عزیز و نگار، یک قصهٔ عامیانهٔ اورازانی// ۸. سعیدی- نیره (۱۳۷۰-۱۲۹۹ش)، شاعر، مترجم و روزنامه نگار// ۹. رهنما- زین العابدین (۱۳۶۸-۱۲۷۳ش)، نویسنده، مترجم و سیاستمدار// ۱۰. منظور شاه است// ۱۱. منظور ژنرال دوگل، رئیس جمهور وقت فرانسه است.

چرا تعلیم و تربیت فراموش شده است؟ / بخش دوم

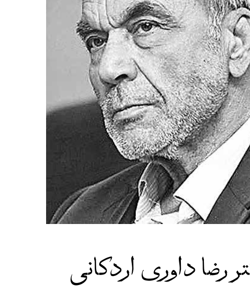

دکتر رضا داوری اردکانی
استاد ممتاز دانشگاه تهران

در بخش پیش سخن به اینجا رسید که علم جدید در طبیعت و جهان تصرف می کند و با تکنیک و تکنولوژی همراه است. اینک ادامه سخن:

دانشمندان چون معمولاً اهل صدق و درستی اند، کار جهان و نظم آن را با روحیه خود قیاس می کنند و چون می پندارند که تکنولوژی ها وسیله اند، می گویند از وسیله ای که در راه خوب و بد می تواند به کار رود، فقط در راه خوب باید بهره برد. گاهی دانشمند چندان خوش بین است که می پندارد از سلاح کشتار جمعی نیز می توان در راه اخلاق و بهبود وضع جهان استفاده کرد! **انیشتین** در این خوش باوری تنها نبود. **ورنر هایزنبرگ** در کتاب «کل و جزء» آورده است که او و بعضی دیگر از فیزیکدانان اروپا در زمان جنگ، مشغول ساختن سلاح اتمی بودند و می خواستند که با آن به جنگ پایان دهند! نمی توان گفت که در این تلقی و درک و فهم یکسره بر خطا بودند؛ زیرا وجود سلاح اتمی بعد از جنگ تا حدودی از بروز جنگ بین المللی جلوگیری کرد؛ اما با این توجیهات نمی توان و نباید تکنولوژی را وسیله ای در اختیار مردمان دانست. وسیله جنگی، وسیله جنگ است و به کار صلح نمی آید. حکومت ها شاید بتوانند تا مدتی از به کار بردن سلاح های هسته ای خودداری کنند؛ اما نمی توانند آنها را در راهی دیگر و برای تأمین مصالح مردمان خرج کنند.

به بحث خود بازگردیم. سخن به اینجا رسیده بود که دانشمندان ما و به خصوص دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی بیشتر «دانشمند جهانی» اند. این جهانی بودن را در مورد فیزیکدان ها و شیمیدان ها می توان تا حدودی موجه دانست؛ اما مهندسان باید «جهانی- ملی» باشند و دانشمندان علوم اجتماعی اگر صرفاً جهانی و نه جهانی- ملی باشند، منشأ اثر مهمی در زمان خود نمی شوند. مسائل علوم انسانی و اجتماعی در زمان و موقع تاریخی خاصی مطرح می شوند و برخورداری از معلومات و اطلاعات علمی برای طرح آن ضرورت دارد؛ اما این اطلاعات و معلومات اگر راهنما و پشتوانه طرح و حل مسائل تاریخی نباشند، چیزی جز فضل و علم شخصی برای صاحب آن نیستند.

علوم اجتماعی در جهان توسعه نیافته

ما دانشمند علوم اجتماعی کم نداریم؛ اما بسیاری از آنها شاید به جهات تاریخی و سیاسی، به مسائل کشور و جامعه خود کم توجهند یا اگر توجه بکنند، خیلی زود به منطقه سیاست وارد می شوند. شاید هم حق دارند؛ زیرا مشکل بزرگ در جهان توسعه نیافته، مشکل سیاست است؛ چنان که بعضی از دانشمندان که از تحقیق و مطالعه مسائل زمان خود چشم می پوشند، ملاحظات سیاسی را در نظر دارند. در پژوهش های اجتماعی روابط و مناسبات مناسب معلوم و معین می شود و این شاید به مذاق حکومت خوش نیاید؛ زیرا حکومتی که با روابط و مناسبات موجود ساز گاری و موافقت دارد، نمی تواند بپذیرد که قواعد و رسوم دیگری جز آنچه او می پسندد، در کار آید و مرسوم و متداول شود. به این جهت مطالعات و تحقیقات اجتماعی که معمولاً صورت و وجه انتقادی هم دارند، مطلوب حکومت ها نیستند و بعضی از این حکومت ها این مطالعات و پژوهش ها را برنمی تابند. به این جهت دشواری کار دانشمند علوم اجتماعی در جهان توسعه نیافته مضاعف است زیرا علاوه بر مشکلاتی که همه دانشمندان دارند مشکل سیاسی هم دارد.

حکومت های کشورهای توسعه نیافته علوم اجتماعی را دوست نمی دارند. حزب بلشویک در روسیه و اتحاد جماهیر شوروی سعی کرد «علوم اجتماعی بلشویکی» بسازد و در این کار موفق نشد و لطمه ای بزرگ از این طریق به روسیه و جمهوری های دیگر اتحاد شوروی وارد کرد. متأسفانه حکومت بلشویک ها و فساد خاص آن که همه چیز و همه جا را فاسد می کرد، مدل و سرمشق بسیاری از حکومت ها در جهان توسعه نیافته شده است. صفت خاص شوروی پیروی از مارکسیسم و کمونیسم نبود، امر مهم آنجا استیلای استبداد امنیتی مخوف حکومت بود. انقلاب بلشویکی، روسیه را که می توانست رویی به اروپا و تجدد اروپایی داشته باشد، از جهان جدا کرد و به درجا زدن و حتی به قهقرا رفتن واداشت. البته بلشویسم اروپایی بود، نه اینکه از بیرون آمده باشد؛ اما مظهر شأن مخرب با مخرب ترین وجه نیست انگاری اروپایی بود.

این که چه استعداد و قابلیتی در روسیه بود و در مناطق توسعه نیافته کنونی هست که از شأن سازندهٔ نیست انگاری می گذرند و شأن ویرانگر آن را اخذ می کنند، درکش آسان نیست و شاید طرحش را بیهوده و خیالی بدانند؛ زیرا فهم مشترک دوست می دارد که تصمیمات شخصی و گروهی را منشأ آثار سیاسی بشناسد و به این که فهم این گروه ها چیست و از کجا آمده است، نمی اندیشد. اشخاص و گروه ها در زمان و موقع و مقام و با فهم تاریخی که دارند، تصمیم می گیرند. زمان گاهی زمان خردمندی است و گاهی در آن بی خردی غلبه دارد. اگر روسیه دچار بی خردی قومی و تاریخی نبود، لنینیسم و استالینیسم را که بدتر از حکومت تزاری بود، جانشین این حکومت نمی کرد. روسیه در آغاز قرن بیستم یک نمونه بود. حکومت شوروی با کشیدن پرده آهنین به دور خود و با دروغ و تحریف، با برخورداری از انتساب به مارکسیسم و سوسیالیسم و کمونیسم، در همه جهان نفوذ کرد و احزاب کمونیست تابع شوروی در همه جا تشکیل شد و آنها مارکسیسم مخوف و پر از دروغ اتحاد جماهیر شوروی را ترویج کردند. بخش مهمی از فساد کنونی جهان توسعه نیافته به اثر و تأثیر سیاست های جهانی شوروی بازمی گردد. در این جهان مخصوصاً علوم انسانی تحت تأثیر مارکسیسم استالینی قرار گرفته است.

کاستی علوم اجتماعی در پژوهش

نمی گویم جامعه شناسان و مردم شناسان و جمعیت شناسان و... در کار پژوهش نیستند؛ اما کمتر می توانند به دردهای اصلی زمان و روز گار نظر می کنند؛ زیرا یا آن دردها را گفتنی نمی دانند، یا چون منشأش آشکار است، تحقیق و پژوهش درباره آنها را لازم نمی دانند؛ ولی کار دانشمند علوم اجتماعی گفتن درد و خبر دادن از آن نیست، بلکه وصف خاص درد و بیان علل و جهات مبتلا شدن جامعه و کشور و مردم به آن است. تا آنجا که من می دانم، در کشور ما هیچ تحقیقی درباره «سیر حکومت از زمان مشروطه تا کنون»، صورت نگرفته است. هیچ کس نگفته است که چرا مشروطه تعطیل شد و تعطیل شدن آن عادی تلقی شد.

هزاران مقاله درباره کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ نوشته شده است؛ اما هنوز نمی دانیم چرا کودتا به آسانی صورت گرفت و مردم ایران آن را تحمل کردند. در هیچ یک از این مقالات و نوشته ها به بوروکراسی ناتوان و بی نظمی در امور و اخذ مقلدانه شئون تجدد به صورت پراکنده و بی ارتباط با یکدیگر و نبود سازمان های مدنی و بی بنیادی مؤسسات مالی و تجاری و صنعتی اشاره ای هم نشده است و بحثها و گزارش ها با یادآوری اینکه کودتا با هزینه ای کمتر از ۳۰ هزار دلار دولت ملی را سرنگون کرد، پایان می یابد؛ ولی دولت ملی با هزینه ۳۰ هزار دلاری سقوط نکرد. این حکومت اگر بنیاد داشت، امریکا و انگلیس نمی توانستند آن را ساقط کنند. آنها مگر می توانند در ژاپن و دانمارک و ایسلند کودتا راه بیندازند؟ کودتا در جایی صورت می گیرد که حکومت ملی ریشه ندارد. ما هرگز به فکر این ریشه نبوده ایم و نمی دانیم حکومت ملی چگونه در زمین اروپا و بعضی مناطق دیگر ریشه کرده است و در جاهای دیگر می تواند ریشه کند!

به این هم نمی دانم تا چه اندازه توجه شده است که در جهان توسعه نیافته سیاستی که هیچ ریشه ندارد، به هر کاری می تواند دست بزند و در همه امور کشور و مردم دخالت کند. جمع این ضعف و قدرت چگونه ممکن می شود؟ به عبارت دیگر چگونه حکومتی که بنیاد ندارد، هر چه بخواهد، می کند و کشور دارای منابع انسانی و مادی (مثل افغانستان) را به قعر فقر و ذلت می کشد و باز طلبکار مردم و مدعی حکومت های بزرگ است! چه می شود که در آنجا مردم نمی خواهند یا نمی توانند حکومتی را که می خواهند، تعیین کنند تا سیاستی که می خواهند، اجرا شود.

شاید مشکل را در همین جا بتوان یافت. اهل فرهنگ و سیاست و دانش در منطقه ما هر چه بوده اند و هر چه کرده اند، در صد سال اخیر هرگز یک برنامه هماهنگ سیاست و اقتصاد و مدیریت و فرهنگ نداشته اند! تصمیمات شان هم بیشتر به اقتضای ضرورت یا به حکم شهرت بوده است. وقتی تصمیم سیاسی به اقتضای شهرت و منفعت ظاهری و موقت گرفته می شود، جوانب کار و آثار احیاناً نامطلوب و مضر آن از نظر دور می ماند. وقتی سدسازی در کشور ما آغاز شد، آن را اقدامی مفید یافتند و فکر کردند که باید آن را برای همیشه در همه جا ادامه دهند؛ پس هر جا جوی آبی دیدند، سدی ساختند و به آثار و نتایجش در کشاورزی و تغییرات اقلیمی و برهم خوردن قرار و مدار زندگی مردمان منطقه توجه نکردند و چه بسا که از آن برای رسیدن به سود و مصلحت شخصی و گروهی بهره بردند!

درک نادرست از سیاست جهانی

سیاست زمان ما سیاست جهانی است و توسعه نیافته ها درک درستی از جهان و اقتضاهای آن ندارند و گاهی چندان از سیاست دور و با آن بیگانه اند که می پندارند کشورهای جهان تصمیمات سیاسی را بر اساس سوداها و دوستی ها و دشمنی ها می گیرند. سیاستی که بر اساس دوستی و دشمنی ثابت استوار باشد، وجود ندارد و اگر باشد، سیاست نیست؛ بازی کودکان است! منکر نمی توان شد که در میان سیاستمداران هر کشوری اشخاص باهوش و فهیم هستند؛ اما آنها به ندرت به مقام تصمیم گیری می رسند و اگر برسند، موانعی در راهشان پدید می آید که اجرای تصمیم را منتفی می سازد. یکی از نشانه های ضعف سیاست، اشتباه میان «سیاست خوب» و «سیاست قابل اجرا و محقق شدنی» است. اشتباه دیگر که در دهه های اخیر آثار و نتایج بسیار در زندگی ما داشته، اشتباه نسبت اسلام با دمکراسی یا نسبت دمکراسی با حکومت اسلامی است. اشخاص و گروه هایی سیاست خوب را سیاست دمکراتیک یا سوسیالیست و... می دانند. این سیاست ها در همه جا قابل تحقق نیستند و اگر باشند، یکسان محقق نمی شوند. آنها که مدام از سیاست های همیشه و همه جا خوب می گویند، به احتمال قوی سیاستمداران خوبی نیستند؛ زیرا سیاستمدار کسی است که بتواند با تدبیر خود، به امور نظم و سامان بدهد. ستایش کردن از آزادی، هنر نیست؛ آزادی را باید یافت و محقق کرد. حتی مستبدان ممکن است آزادی را بستایند؛ اما رسیدن به آزادی سیاسی، راهی دارد و موکول و موقوف به تحقق شرایطی است که تا حاصل نشود، آزادی هم به دست نمی آید. سیاستمدارانی که اهل راه و رهروی نیستند و صرفاً در «اکنون» تصمیم می گیرند، در تاریخ نیستند و کار تاریخی نمی کنند؛ زیرا در تصمیمی که گرفته اند و کاری که کرده اند، مقتضای زمان و آینده را در نظر نداشته و از ضرورت زمان پیروی کرده اند.

ادامه دارد